

# شناختی از مارکسیزم

ریچارد دیوید ولف



شناختی از مارکسیزم

# شناختی از مارکسیزم

نویسنده -

ریچارد دیوید. ولف

ناشر -

دیموکراسی در عمل

برگرداننده از انگلیسی -

دکتور میرسید احمد جهش

ادیتوران:

محمد عالم افتخار و سلیمان کبیر نوری

حق طبع و نشر محفوظ است

فبروری 2021 میلادی

با تشکر از همکارانم در انجمن دیموکراسی در عمل که در تهیه این رساله صرف مساعی و همیاری نموده اند؛ هر یک: بتسی اوویلا و لزیلیس. کسانی که پروژه را از شروع تا ختم رهنمائی کردند، مریبه کارنیمولا که با مشوره ها و اصلاحات مهم در زمینه حصه گرفته است. لوئیس دی لاکروز که با نگاره اش به ظرافت پشتی رساله افزوده است، جک کیپل و اندریا لانون که کاپی نهائی را ویرایش نموده اند. صحبت های بی شمار بین ما باعث ایجاد این رساله گردیده؛ در واقع آن صحبت ها دیموکراسی در عمل را به مثابه یک پروژه همکاری غیرانتفاعی تبارز میدهد.



## فهرست مندرجات:

i	سخنی از مترجم
1	پیش گفتار
4	بخش اول
7	بخش دوم
13	بخش سوم
20	بخش چهارم
23	بخش پنجم
27	بخش ششم
31	بخش هفتم
36	نقل قول هایی از کارل مارکس
39	جهت مطالعه بیشتر
40	در باره ریچارد. دی. ولف
41	در باره "دیموکراسی در عمل
42	در باره مترجم کتاب

## سخنی از مترجم

اهدا به وطن پرستان نستوه، آنانی که درپیشا پیش سپاه دانش بخاطر اعمار یک جامعه عادلانه می رزمند.

برای آنکه سخن به درازا نکشد، نمیخواهم در مورد متن و محتوای کتاب "شناختی از مارکسیزم" چیزی بنویسم. برداشت و قضاوت از صلاحیت خوانندگان محترم است. اما میخواهم مسایلی را برجسته بسازم که انگیزه شد تا اقدام به ترجمه ی این اثر سنگین نمایم.

اول – تجارب چهل سال اخیر افغانستان نشان داد که برداشت اکثر روشنفکران ما (به استثنای آنائیکه در مورد؛ تحصیلات حرفه ای داشتند) از فلسفه، اقتصاد سیاسی و حکومت داری بیشتر به اساس قصه ها، شنیدگی ها و آنچه در اذهان شان متبلور شده بود و فکر میکردند که همه چیز را میدانند بود؛ در حالیکه شاید یک مقاله و یا کتابی در مورد حیطة صلاحیت شان نه خوانده بودند و نمی دانستند. این وضع باعث شد که افراد و اشخاص از تمام جناح های درگیر افغانستان در حل مسایل بسیار مهم اجتماعی و سیاسی تسلیم احساسات و جاذبه های دینی، قومی، لسانی و منطقه ای گردیده، با شعارهای کاذب مرتکب اشتباهات مرگبار شوند و سانحه بیافرینند.

دوم – از 150 سال بدین سو، زمانیکه کارل مارکس به مثابه یک منتقد اجتماعی ثابت نمود که نظام سرمایه داری نمیتواند عدالت اجتماعی را تامین نماید؛ هدف تیربلای نظام سرمایه داری قرار گرفت و نشرات و تبلیغات سرمایه داری؛ مارکس و مارکسیزم را در اذهان مردم به یک هیولای مخالف دین و دولت تبدیل نمود. در حالیکه قضیه برعکس است. کارل مارکس و رفیق هم نظرش فردریک انگلس هیچگاهی بر ضد دین و دولت اعلان جنگ نداده و هیچ اثری بر ضد دین و دولت نوشته نکرده اند.

به ارتباط گفته ای که " دین تریاک اجتماع است " نظر بر آن است که تریاک تاثیر دوگانه دارد. همانطوریکه شفا بخش است، اعتیاد به آن، فرد و جامعه را تباہ می کند. به همین ترتیب انسان ها ناتوان اند و جهت کمک یابی همیشه به دین و خداوند (ج) پناه میبرند.

اما در طول تاریخ دیده شده است که نیروهای اهریمنی از دین و منجمله از اسلام به مثابه افزار تهدید و کنترل مردم استفاده نموده میلیونها انسان را به قتل رسانیده اند که هنوز هم این فاجعه در افغانستان، عراق، لیبیا، سومالیا، یمن و سوریه ادامه دارد. بدین اساس نکته مرکزی تعلیمات کارل مارکس و فردریک انگلس نه دین و دولت بلکه **تغییر مناسبات تولید یعنی تعویض مالکیت خصوصی به مالکیت اجتماعی** و ایجاد یک نظام عادلانه اقتصادی میباشد.

سوم - افکار فلسفی و سیاسی که امروز ما داریم، مال کدام مملکت یا ملت و کدام شخص نیست، بلکه زاده جامعه و محیط ما و افکار عمومی بشریت است که نسل به نسل انتقال یافته و تکامل نموده است. متفکران و فیلسوفان افکار گذشته را تحلیل و تجزیه نموده چیزی از خود به آن کم و زیاد کرده اند. بشریت از صبحگاهان تمدن به فکر داشتن یک جامعه عادلانه بود. افلاتون فیلسوف یونان قدیم شاگرد سقراط و استاد ارسطو؛ مالکیت خصوصی را منشه همه بدبختی ها میدانست.\*

از جمله فلاسفه المانی که بیشتر به موضوع بحث ما ارتباط میگیرد، جورج ولهم فریدریک هیگل و لودویگ فیورباخ استند. هگل و فیورباخ و تعداد دیگری از فلاسفه المانی با تحلیل و ارزیابی فلاسفه یونان و متقدمین شان؛ فلسفه کلاسیک آلمان را به وجود آوردند.

هیگل یک فلسوف ایدیالیست است. هسته مرکزی افکارش را ایده مطلق یا عقل کل تشکیل میدهد. اما از اینکه اودیالکتیک و قوانین آن را که یک موضوع عینی و ماتریالیستی است کشف نموده است، او را ایدیالیست ابژکتیف میخوانند. در ابتدا کارل مارکس خود را پیرو و شاگرد هیگل میگفت. اما وقتی با آثار فیورباخ که یک فلسوف ماتریالیست بود و اما دیالکتیک را قبول نداشت؛ و از همین رو او را ماتریالیست سوپژکتیف میخوانند، آشنا شد؛ تغییر عقیده داد. مارکس با گرفتن ماتریالیسم از فیورباخ و دیالکتیک از هیگل؛ فلسفه ماتریالیسم خود را ساخت.

ماتریالیسم مارکس به دو بخش، **ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی** تقسیم شده است. فلسفه مارکس نظریه شخصی اوست. او هیچگاه کسی را به پذیرش آن مجبور و یا تشویق نکرده است. بخش عمده آثار کارل مارکس؛ اقتصاد سیاسی اوست که مفصلاً در اثرش به نام " سرمایه " انعکاس یافته است و شما در متن کتاب به صورت بسیار مختصر با آن آشنا میشوید.

در مجموع کارل مارکس آثار خود را با **انتباه، اتکا، تحلیل و تجزیه سه منشه ذیل** بوجود آورده است :

- 1 – فلسفه کلاسیک المان .
- 2 – آثار آدم سمت و دیود ریکاردو- اقتصاد دانان قرن 18 انگلیس.
- 3 – آثار سوسیالیست های تخیلی فرانسه مانند سنت سیمون و چارلس فوریر.

آرزومندم این برگردان بتواند خوانندگان محترم را در شناخت بهتر از مارکسیزم کمک نماید.

با اظهار سپاس و امتنان از نویسنده نامدار وطن جناب محمد عالم افتخار و جناب سلیمان کبیرنوری نویسنده، دیپلمات و تحلیلگر سیاسی که در ویراستاری این رساله بذل توجه نموده اند.

[https://www.youtube.com/watch?v=Fv\\_Fj7T\\_3lE&ab\\_channel=\\*](https://www.youtube.com/watch?v=Fv_Fj7T_3lE&ab_channel=*)

+++



## پیشگفتار

برکزیت، ترومپ، موج جهانی راستگرایی ضد مهاجر و ضد خارجی؛ نشان میدهد که نظام سرمایه داری بعد از فروپاشی اقتصادی سال 2008، عمیقاً با مشکل مواجه شده است. این وضع تکرار وقایعی است که بعد از فروپاشی سال 1929 در جاهای زیادی به وقوع پیوسته است. ملیونها نفر از زوال اقتصادی به وحشت افتادند. هیچ چیزی، نه تحصیل، نه رسانه ها و نه رابطه با جریان های سیاسی منتقد، آنها را برای یک فروپاشی دیگر و از دست دادن بعدی ده سالیکه به آهستگی گذشت، آماده نساخته بود. اعتصاب های ناشی از قهر و درمانده گی صورت گرفت تا به شکلی از تنزل اقتصادی جلوگیری نماید.

با در نظر داشت جنگ سرد نیم قرنه ی گذشته و تاثیر آن بالای سیاست، فرهنگ و ایدئالوژی، خیلی تعجب آور بود که امواج بزرگ اعتراض های سیاسی شکل اعتراض جناح راست را به خود گرفت. ملیونها نفر بر ضد دستگاه سیاسی که مسئول کنترل نیروهای سقوط دهنده اقتصاد بود قرار گرفتند. اما بعدن دستگاه سیاسی آنهایی را که عامل سقوط اقتصاد بودند، بیل اوت (معاضدت - یاری مالی. مترجم) نموده و برعکس بالای قربانیان حادثه، کسانی که متضرر شده بودند، تدابیر ریاضتی وضع نمود. رای دهی به سوسیالیستها هم به ناکامی گرائید. چه احزاب بزرگ سوسیالیستی با نیولبر الیزم حاکم توافق نموده بودند.

اکنون بعضی ها به اشتباه خود و دیگران پی برده اند. آنهایی که از سیستم سرمایه داری سرخورده و نا امید شده اند، به جستجو پرداخته و جواب های بهتری نسبت به آنکه فقط دستگاه سیاسی را ساقط کنند می یابند. آرزو دارند به تحلیل و تجزیه عمیق و انتقادی پردازند تا بدانند که چه چیزی در جامعه معاصر و اقتصاد سیاسی آن بشکل نادرست و اشتباهی سیر می نماید. آنها جرئت میکنند از... در مورد تغییر سیستم بپرسند.

از این رو آنها راه نقد از سرمایه داری را در عنعنه مارکسیستی دریافته و آنچه را که ارائه میکنند و آنچه را که مدت مدیدی از گفتمان سیاسی، دانشگاهی و رسانه ای پنهان مانده بود کشف و درک نموده اند.

تقاضا جهت آشنائی به مقدمات مارکسیزم و تغییرات اجتماعی را که پیشنهاد می نماید، به شکل فزاینده روبه تزاید است. این رساله پاسخی به آن درخواست هاست و می خواهد اساسی را جهت حل واقعی مسایل در زمانی ارائه نماید که نواقص و ناکامی های سرمایه داری معاصر آشکار شده است: کالا و مواهب اقتصادی عمدتا به گروه 1% رسیده ولی دیگران با نابرابری های توهین آمیز، بی ثباتی و رهبران سیاسی مرتجع مسخره میگردند.

مارکسیزم همیشه سایه انتقادی سرمایه داری بود. کنش و واکنش متقابل هر دو را تغییر داد. اکنون مارکسیزم یک بار دیگر قدم به روشنی میگذارد. سرمایه داری فاسد شده و از شدت فساد خود می لرزد.

امید است این رساله برگشت مارکسیزم را در عصر ما کمک نماید.

" تاریخ جوامع وجود داشته تا حال تاریخ مبارزات طبقاتی  
میباشد "

## بخش اول

قدرت و مؤثریت امروز انتقاد مارکس از نظام اقتصادی سرمایه داری، ما را واداشت تا این رساله را اکنون پیشکش نمائیم.

سرمایه داری گسترشش را از زمان مارکس آغاز نموده و امروز یک نظام اقتصادی جهانی می باشد. با وجودیکه در طول زمان به شیوه های مختلف دستخوش دگرگونی گردیده، ولی هنوز درونمایه آن به شکل یک نظام خاص اقتصادی باقی مانده و بصورت منحصر به فرد از بردگی، فیودالی و دیگر سیستم های تاریخ بشری فرق دارد.

شیوه تولید و توزیع کالا و خدمات در سرمایه داری، ساختار اساسی، تحرک، نواقص و بی عدالتی های آن را که مارکس با حدت انتقاد میکرد، نگهداشته است.

چرا ما باید به منتقد بزرگ اجتماعی مانند مارکس توجه نمائیم؟

دیدگاه و درک منتقدین یک جامعه نسبت به ستایشگران آن فرق مینماید. اشخاص باهوش برای درک بهتر نه تنها جامعه را مستقیم بررسی میکنند، بل می بینند که دیگران در مورد چه نظر دارند. بنابراین توجه میکنند که: (1) موافق ها چه عقیده دارند و (2) مخالف ها به چه نظراند و از تمام آن بررسی ها، نتیجه ی دقیق به دست می آورند.

بطورمثال، تصورکنید میخواهید راجع به خانواده ای که در بالای کوچه زندگی میکند (مادر، پدر و دو طفل) چیزی بدانید. بگذار فرض کنیم که ما نوجوانی را می شناسیم که فکر میکند این خوبترین خانواده ایست که گاهی در آنجا زیسته است. نوجوان دیگر فکر می کند که خانواده سبدی از اختلال روانی میباشد. جهت مطالعه خانواده درست نخواهد بود که فقط با یک کودک سخن زد، بلکه اصل صداقت از ما میطلبد تا با هر دو کودک تماس گرفته، سوالاتی مطرح کنیم تا بشنویم که آنها چه میگویند. همچنان با والدین خانواده به تنهایی و با همه یکجا باید مصاحبه کرد. بدین ترتیب ما میتوانیم در مورد خانواده مفروض؛ خوبترین نتیجه گیری و قضاوت را داشته باشیم.



سرمایه داری را نیز به همین ترتیب میتوان شناخت. بناءً ایجاب مینماید تا ما نظام را مستقیماً تحت بررسی قرارداده ارزیابی های منتقدین و همچنان ستایشگران و تحلیلگران آن را در نظر داشته باشیم.

این روند زمانی خیلی مشکل میشود که یک مضمون بزرگ اجتماعی، موضوع کشمکش میان منتقدین و طرفداران سرمایه داری ایجاد می شود. ما باید اعتراف نمائیم که واژه هایی مانند مارکس و مارکسیزم، سوسیالیزم، کمونیزم، و همه آنها برای بسیاری ها در بسیاری از سالها واژه های ترسناکی بوده است. در اضلاع متحده حتی قبل از جنگ سرد، مدافعین و ستایشگران سرمایه داری اکثراً منتقدین سرمایه داری را توهین نموده آنها را خطرناک، خاین، خارجی، ضد امریکا و ضد عیسویت میخواندند. از سال 1945 به بعد امریکائی ها تعلیم دیدند، تشویق شدند، تحت فشار قرار داده شدند تا سوسیالیزم، کمونیزم، مارکسیزم و اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی را به نظر ترس، اضطراب و نفرت نظاره نمایند. بنابر این اکثریت امریکائی ها به آثار کارل مارکس کم و یا هیچ توجه نکردند. استادان در تمام سطوح آثار مارکسیستی را یا نادیده گرفتند و یا با کوته نظری تحقیر و منکوب نمودند. رهبران مشاغل، ژورنالیست ها، فرهنگیان و دانشگاهیان از آن استادان میآموختند (ترجیحاً که نمی آموختند) و بدین ترتیب آنها جهل خود و تحویل نگرفتن مارکس و مارکسیزم را تمرین می کردند. بحران سرمایه داری سال 2008 بسیاری ها را تکان داد؛ تا بدانند که سرمایه داری همان نظام کهنه اقتصادی ناپایدار است که ناپایدار باقی مانده است. به همین ترتیب سرعت سرمایه داری امریکا بصوب نا برابری بی حد و حصر اقتصادی ادعایی را که " سرمایه داری موهبت میآورد" باطل ساخت و یا اقلماً این مطلب را برملا ساخت که سرمایه داری بیشتر به یک فیصد ( طبقه ممتاز. مترجم) نفع می رساند نه به 99% ( توده ها. مترجم).

در سالهای اخیر دیده میشود که روش انتقادی در رابطه با سرمایه داری بصورت جهانی دوباره آغاز و به سرعت جریان دارد. علاقه به مطالعه آنچه منتقدین سرمایه داری برای گفتن دارند و گزینه ای را که پیشنهاد مینمایند زیاد شده است. این رساله بازتاب دهنده این واقعیت است که میخواید در این راستا سهمی داشته باشد. در 200 سال اخیر کارل مارکس و گرایش های عمیقاً متأثر شده از آثار مارکس، از جمله منتقدین برجسته سرمایه داری بوده اند. به عبارتی دیگر مارکسیزم روایت پیشگام اندیشه و عمل در انتقاد از سرمایه داری بوده و از افکار و تجاربی نمایندگی میکند که از نسل به نسل در اطراف و اکناف جهان انباشته شده است. آن نسل ها کوشش کرده اند تا با استفاده از بینش انتقادی مارکس جامعه را فراتر از سرمایه داری ببرند. مارکس و مارکسیزم برای جناح منتقد سرمایه داری آنقدر مهم اند که آدم سمت، دیود ریکاردو و جان مینارد کینس برای جناح تجلیل کننده سرمایه داری.

" شیوه تولید زندگی مادی؛ روند عمومی زندگی اجتماعی،  
سیاسی، و فکری را تعیین میکند."

## بخش دوم

چه انگیزه ای باعث شد که در نیمه ی قرن 19 در اروپا؛ کارل مارکس به مثابه یک جوان در حال رشد؛ منتقد سرمایه داری شود؟

پاسخ به این پرسش آنست که قسماً انقلاب امریکا و انقلاب اوخر قرن 18 فرانسه زمینه را فراهم ساخت. مارکس به ویژه خواسته های اساسی این انقلاب ها؛ یعنی آزادی، برابری و برادری انقلاب فرانسه و دیموکراسی امریکا را پذیرفته بود. او میخواست تا که آن خواسته ها در جامعه مدرن عملی گردد.

مارکس فکر میکرد؛ سرمایه داری ای را که انقلابیون فرانسوی و امریکائی جانبداری میکنند؛ نسبت به فیودالیزم، بردگی و سیستم های گذشته ی تاریخ بشریت برتری دارد. او مانند بسیاری از جوانان زمانش معتقد بود که سرمایه داری، آزادی- برابری - برادری و دیموکراسی را که انقلابیون فرانسوی و امریکائی وعده داده بودند، باخود خواهد آورد.

اما؛ تقریباً 75 سالیکه دوره ی سالمندی مارکس را از انقلاب فرانسه و امریکا جدا میکرد، مارکس را با تضاد عمیقاً چالش دهنده مواجه ساخت.

انقلاب ها در استقرار سرمایه داری موفق شدند. سرمایه داری در گرد و نواح مارکس، در اروپای غربی در تپش و ترقی بود و به جا هایی رسید که در آن جا ها نظام های کهنه اقتصادی برده داران و برده ها، مالکان و سرف ها (سرف - دهقانی که با زمین خریدوفروش میشد. مترجم) وجود داشت و به عوض شان در سیستم ایجاد شده ی سرمایه داری مردان و زنان نسبتاً "آزاد" به نام کارفرما و کارگر ظهور نمود. ولی سرمایه داری ای که مارکس تجربه نمود؛ نتوانست آزادی، برابری، برادری و یا دیموکراسی واقعی را برقرار سازد. علاوه بر آن علایم کمی از حرکت ها درین راستا را نشان داد. در عوض وقتی کارل مارکس به اروپای اطرافش نظاره کرد، مشاهده نمود که چه میگذرد و انعکاس همه آنچه را که پدید آمده بود در ناول های چارلس دیکنسن، ایمیل زولا، ماکسیم گورکی و جک لندن مشاهده کرده درک نمود که خلای بزرگی بین بخش نسبتاً کوچک مردم که متمول، تحصیل کرده، باسواد



و مرفه اند و انبوهی از کارگران زراعتی، صنعتی و خدمات عامه که از فقر، بیسوادی و بی تحصیلی رنج میبرند، وجود دارد.

مارکس احساس نمود که سرمایه داری به آن همه مردمی که او را در نابودی فیودالیزم و بردگی حتی با براه اندازی انقلاب های خونین کمک نمودند خیانت کرده و نتوانسته به آن مردم آزادی، برابری، برادری و دیموکراسی به ارمغان بیاورد.

پس او برای خودش یک هدف تعیین نمود.

**"چه واقع شد؟"** برایش سوال بزرگی بود. چرا سرمایه داری به وعده اش عمل نکرد؟ آیا کوشش نمود اما ناکام شد؟ و اگر اینطور باشد؛ چرا؟

پژوهشی را که مارکس به عهده گرفت و بعداً با نزدیکترین همکارش آنرا به رشته ی تحریر درآورد، مشتمل بر سهم مارکس در برداشت انتقادی از سرمایه داری است.

او کشف نمود که علت ناکامی سرمایه داری در برآورده ساختن آزادی، برابری، برادری و دیموکراسی ساختار و عوامل اجتماعی سرمایه داری بوده که مانع تحقق آن اهداف رفیع میگردد. مارکس آن اهداف را چون اهداف خود، حفظ نمود.

بالاخره مارکس بدین نتیجه رسید که پیشرفت واقعی در رسیدن به آزادی، برابری، برادری و دیموکراسی مستلزم تغییر سیستم اقتصادی سرمایه داری به سیستمی اقتصادی است که او آنرا سوسیالیزم خواند.

پژوهشی که به این نتیجه گیری منتهی شد، عمیقاً تاریخی بود. تاریخ نظام های اقتصادی قبل از سرمایه داری مدارک خیلی مهم را به دسترس مارکس گذاشت. دو نظامی را که مارکس در محراق توجه خود قرار داد فیودالیزم و بردگی بود.

در نظام اقتصاد بردگی انسانها که مصروف تولید و توزیع کالا و خدمات بودند به دو گروه تقسیم شدند:

برده داران و برده ها.

ثروت، قدرت و تفوق فرهنگی به طور انحصاری به دست برده داران بود. برده ها دارائی برده داران بودند. بصورت عمومی برده ها وظایف تولید و توزیع را به دوش داشتند و برده داران برده ها را نظارت میکردند. جوامع بردگی گذشته را برده داران شکل داده؛ اداره و پیش رانی میکردند و در طول زمان نظام را مرمت و احیای می نمودند.

برده داران میخواستند همیشه با دار باشند و فرزندان شان به نوبه خود با دار شوند. اگر کسی در جامعه بردگی برده تولد میشد تقریباً همیشه برده باقی میماند و اطفالش نیز برده میبود.

برده ها در روابط شان با برده داران؛ سهم ناچیزی از آزادی، برابری، برادری و دیموکراسی داشتند.

در سیستم اقتصادی فیودالی موقف های برده و برده دار ناپدید گردیده جایش را لارد و سرف (مالک و دهقان . مترجم) گرفت. در فیودالیزم اروپائی سرف که کار را انجام میداد تحت مراقبت و تسلط مالک قرار داشت. وظایف مالکان بیشتر مشابه بود به آنچه که برده داران به ارتباط بردگان انجام میدادند. معهذاً از اینکه سرف ها مانند برده ها ملکیت کسی نبودند موقف اجتماعی شان در وقت تولد مانند موقف والدین شان میبود طوریکه برده ها هم موقف اجتماعی والدین شان را داشتند.

سرمایه داری با بردگی و فیودالیزم به مثابه نظام های اقتصادی در عین زمان دارای تمایز و شباهت هایی بود، تمایز به سببی داشت که انقلابیونی که جهت استقرار سرمایه داری سیستم سابقه را ساقط نموده بودند برای آزادی برده ها و دهقانها از موقف های انقیادی شان پافشاری نموده همه را آزاد و برابر اعلان نمودند. هیچکس نباید در وابستگی ی برده مانند و سرف مانند قرار داشته باشد. همه باید از بندگی رها و از آزادی محظوظ گردند.

بالاخره، طرفداران و مدافعین سرمایه داری، دیموکراسی سازی سیاسی یک فرد - یک رأی را در سیاست حمایه و در بین قشر های وسیع مردم توسعه دادند.

سرمایه داری در بُعد بسیار مهم و مرکزی اش مشابه به بردگی و فیودالیزم بود. مارکس این نکته ی مرکزی را به مثابه بخشی از توضیحش در مورد "استثمار" بردگی در جلد اول "سرمایه" درج نموده است. کالا و خدماتی را که برده ها تولید میکنند بصورت فوری و کاملاً 100% (مثل خود برده ها) به ملکیت برده دار تبدیل میگردد. برده دار تصمیم میگیرد که چه وقت، چطور و چقدر از فراورده برده را به او بدهد؛ تا جهت تولید مجدد؛ مصرف (غذا، البسه و سرپناه) نماید. این پی آمد میتواند به قسمی ارائه گردد که کار روزانه ی برده ها را به دو بخش تقسیم نمائیم:

بخش اول - کاری که مازادش جهت مصرف به برده داده می شود و مارکس این بخش را "کار ضروری" می خواند.

بخش دوم - کار برده ها که حاصلش را برده دار حفظ و مصرف میکند. مارکس این بخش را " کار اضافی" می خواند. این کاری بود که برده ها آنرا فراتر از حد لازم برای هر سطح از تولید که برده دار برای شان دستور میداد انجام میدادند.

عین مطلب میتواند در مورد فیودالیزم نیز صدق نماید. در فیودالیزم دهقان یک بخش از وقت خود را بالای زمینی که برایش تعیین میشد، کار میکرد و حاصلش را خودش میگرفت. اما بخش دیگر وقتش را بالای زمینی کار میکرد که حاصل آن به لارد یا زمیندار می رسید.

بدین اساس؛ کاری که دهقان حاصلش را خودش میگیرد "کار ضروری" و کاری که حاصلش را زمیندار می گیرد "کار اضافی" می باشد.



مارکس برده ها و سرف ها (دهقانان. مترجم) را کارکنان استثمار شده میخواند. دقیقاً بخاطر آنکه بخشی از حاصل کارشان را شخص دیگری غیر از خودشان صاحب میشود.

مارکس استدلال مینماید که سرمایه داری به سببی مانند بردگی و فیودالیزم باقی مانده است که:

1 - اشتراک کنندگان پروسه تولید و توزیع کالا و خدمات را به دو گروه (کارفرمایان و کارگران) تقسیم مینماید.

2 - روز کاری یا وقت کارکنان را به دو بخش (ضروری و اضافی) تقسیم میکند. فقط اشکال این تقسیمات در بردگی، فیودالی و سرمایه داری فرق دارد؛ اما در واقع به ذات خود همه یک چیز اند.

در سرمایه داری یک کارگر موافقه میکند تا کار نماید. فرض کنیم برای یک هفته؛ و آنگاه مزدش را در آخر هفته به روز جمعه بعد از ظهر بدست می آورد؛ محصولاتی را که در طول هفته؛ این کارگر تولید مینماید کارفرما تا آخر هفته می فروشد.

عاید فروش مجموعی محصولات مشتمل است از بخشی مساوی به هزینه تولید که برای جبران مصارف تولید تخصیص داده میشود.

بخش دیگر عاید که به کارفرما تعلق دارد به دو حصه تقسیم میشود. یک حصه به کارگر دستمزد داده میشود و حصه دیگر به کارفرما میرسد.

دستمزدها ثمره وقت "کار ضروری" کارگر و عایدی که کارفرما میگیرد ثمره وقت "کار اضافی" کارگر است. بنابراین کارگر "آزاد" سرمایه داری - کسیکه نیروی کار خود را در بدل دستمزد می فروشد - فقط مانند برده و سرف (کارکنان اسیر) استثمار میگردد.

مارکس گفت؛ سرمایه داری هیچگاهی از نمونه های اقتصادی که در آن اقلیت بر اکثریت تسلط دارد فراتر نرفت. سرمایه داری فقط دوگانگی برده و برده دار، دهقان و مالک را به یک نوع جدید تعویض نمود. و لهذا هنوز یک اقلیت حاکم استثمارگر با تغییر نام یعنی "کارفرما" و یک اکثریت استثمار شونده اما تحت یک نام دگر یعنی "کارگران" آنجا وجود دارد.

اقلیت حاکم در نظام سرمایه داری مانند نظام بردگی و فیودالی نیز رول مهم اجتماعی را بازی کرده و مینماید. کارفرمایان چون سیاسیون؛ سمت و سوی انکشاف اجتماعی را کنترل نموده تصامیم مهم را در محل کار اخذ می کنند و نمایش اداره را پیش میبرند. کتله های وسیع مردم مادون و زیر دست اند.

مارکس نشان داد که علت کلیدی ناکامی سرمایه داری در تامین آزادی، برابری، برادری و دیموکراسی ساختار داخلی موسسه سرمایه داری میباشد. در آن موسسه ها یک گروه کوچک (مالکان و مدیران کلان) در رأس واقع بوده؛ به ارتباط آنکه چه را، چطور و در کجا تولید نمایند و با مازاد کار اضافی کارگران شان چه کنند؛ فیصله

های کلیدی را اتخاذ می نمایند. کارگران بطور منظم از اشتراک در اتخاذ تصمیم محروم گردیده ناگزیر ساخته می شوند تا آنها را بپذیرند.  
این دیموکراسی نه بلکه ضد آنست.

مارکس در سال 1883 درگذشت. با سپری شدن 135 سال از آنوقت ایده هایش به تمام اکناف و زوایای جهان انتشار کرد. مردم با شرایط مختلف اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در آنچه مارکس و بعداً مارکسیست ها نوشتند، گفتند و کردند معنی بزرگی یافتند.

همه ممالک در سیاره ما سازمان ها، اتحادیه ها، روزنامه ها، انجمن ها و حزب های سیاسی مارکسیستی دارند. آنها همه معنایی در مارکسیزم یافته اند و هنوز هم می یابند.

" انسان به معنی واقعی کلمه یک حیوان سیاسی است نه فقط یک حیوان گروهی بلکه حیوانی که می تواند خودش را در جامعه برجسته سازد."



## بخش سوم

سهام مارکس در اقتصاد خیلی بزرگ است. در آن وقتی که بصورت نسبی تعداد تحصیل کرده ها و حتی باسوادان در اروپا محدود بود، مارکس شخص تحصیل کرده، وسیعاً درگیر دانش و از خردمندان اروپای زمان خود بود. او رسماً به تحصیل فلسفه پرداخته کارش را به حیث استاد فلسفه آغاز نمود که بعداً علاقه اش به جهان ماحول، او را به سرعت به طرفی برد تا کسی شود که امروز ما اکونومیست ( اقتصاد دان. مترجم ) می خوانیم.

در اینجا ما؛ قبل از آنکه به توضیح و مستند سازی مجذوب کننده مارکس بپردازیم؛ یافته اصلی مطالعات اقتصادی او را ارائه میکنیم. از یادداشت های سابقه تا امروز میدانیم که انسانها در هر جامعه بشری چیزی را تولید و توزیع میکنند که مارکس آنرا "مازاد" میخواند.

باید توضیح نمائیم که مقصد مارکس از مازاد چه میباشد؟ مارکس میگوید که در جوامع بشری کار باعث شد تا انسانها جان به سلامت ببرند. آنها طبیعت را طبق ضرورت خویش تغییر دادند. از پشم لباس ساختند تا گرم باشند، از درختان سرپناه ساختند تا از باد و باران در امان باشند و غیره. انسانها در کار از دماغ و عضلات شان استفاده نمودند تا مواد مفید و قابل مصرف را که جوامع بشری وابسته به آن است تولید نمایند.

اما همه انسانها کار نمی کنند. همه از دماغ و عضلات خود کار نمی گیرند تا طبیعت را تغییر دهند. همیشه گروه های خورد و بزرگ جامعه انسانی وجود دارد که کار نمیکنند. آنها در صورتی زنده میمانند که عده ای از اعضای دیگر جامعه کار کنند و بیشتر از مصرف خود؛ تولید نمایند.

مقصد مارکس از "مازاد" فرآورده ایست که کارگران بیشتر از مصرف شان تولید میکنند. توزیع مازاد به اشخاص دیگر به جز از کارگرانی که آن را تولید نموده اند

باعث میشود تا آن اشخاص در جامعه زنده بمانند. نوزادان مثالی از آنهایی اند که نمی توانند دماغ و عضلات خود را جهت دگرگونی طبیعت به کار ببرند؛ زیرا هنوز نمی توانند که ایستاده شوند. یک تعداد از اعضای جامعه باید به تولید مازاد پردازند تا نوزادان از حساب "مازاد" شان زندگی کنند.

تولید کنندگان مازاد که مارکس دقیقاً آنها را کارکنان ایجاد گر میخواند در اکثر جوامع به تولید و توزیع مازاد نه تنها برای نوزادان می پردازند، بلکه اطفال، مریضان و سالمندان و همچنان آنهایی که میتوانند اما نمیخواهند مازاد تولید کنند نیز از جمله گیرندگان مازاد می باشند. مازادی که توسط یک تعداد از اعضای جامعه انسانی تولید میگردد حیات کسانی را که اخذ کننده مازاد اند تامین مینماید. ما با آوردن یک مثال توضیحی از جامعه بردگی آغاز میکنیم. وقتی یک برده بالای مزرعه بردگی کار مینماید هر چیزی را که تولید میکند فوری و اتوماتیک به برده دار تعلق میگیرد. معمولاً برده دار بخشی از فرآورده برده را به شکل (غذا، لباس و سرپناه) پس برایش میدهد تا برده بتواند فردا باز؛ کار نماید. برده دار بخش دیگر فرآورد برده را برای احیای دوباره ادوات، سامان الات و مواد مورد استعمال برده به کار می برد. باقی مانده آنچه برده تولید مینماید "مازاد" برده است که مانند هر بخشی از فرآورد برده به برده دار تعلق میگیرد. برده دار این مازاد را نه تنها به مصرف شخصی خود میرساند، بلکه نوکران، محافظین و اشخاص دیگر را که تشخیص میدهد، فعالیت شان برایش ضروری میباشد، نیز تمویل می نماید. برده دار بخشی از مازاد برده را صرف فعالیت هایی مینماید که بتواند ذریعه آن نظام تحت نظارتش را حفظ نموده، بسط و توسعه بدهد. به طور مثال: برده دار شاید بخشی از مازاد برده ها را برای گروه هایی بدهد که برده های فراری را دستگیر کرده برگشت میدهند.

اینها و سایر کسانی که از حساب بخشی از مازاد برده ها که توسط برده دار برای شان توزیع میگردد زندگی می کنند، در کار شان (برای خدمت برده دار) از دماغ و عضلات خویش استفاده می کنند؛ اما مازاد تولید نمی کنند؛ از این سبب مارکس آنها را کارکنان غیرمولد میخواند.

همیشه وقتی که مارکس به مثابه منتقد اجتماعی و نظریه پرداز میخواستد فرق بین کارگران مولد و غیر مولد را برجسته بسازد، متوجه میگردد که تفاوت بین گروه ها پیامد مختلف و مهمی برای هر دو گروه و گرایش مختلف شان با نظام موجود و پروژه های فراتر از نظام دارد. به همینطور مارکس تفاوت ها و وجوه مشترک کارگران مولد و غیر مولد را برجسته میسازد. بطور مثال- وجه مشترک آنکه همه برده هستند؛ یک موضوع مهم برای هر



پروژه سیاسی متحد کننده برده ها به یک نیروی قوی اجتماعی است؛ اما این وجه نمی تواند اختلافات شان را کتمان نماید.

برده دار از حساب "مازاد" زندگی میکند او نه در مزرعه پنبه کار میکند، نه میوه جات، سبزیجات، مسکه و پنیر و گوشت تولید مینماید. همه این کارها را برده های مولد انجام میدهند. آنها بیشتر از حد ضرورت شخصی شان غذا، پنبه و لباس و هر نوع کالای دیگر تولید می کنند. و این "بیشتر" به شکل کالا؛ و اگر فروخته شود؛ به شکل پول به برده دار تحویل داده میشود. برده دار عاید را طوری به کار می برد تا این نوع جامعه را محافظه کند و تداوم بخشد. برده دار از حساب مازاد برده قوی شده در راس قرار می گیرد.

عین منطق فوق در تحلیل مارکس از فیودالیزم نیز صدق می نماید. در فیودالیزم کارکنان مولد دهقانان اند و مازادی را که تولید میکنند تحویل زمیندار میگردند. در اروپا مازاد فیودالی را اجاره میگفتند. زمیندار با اجاره ای که از دهقانان تحت استثمار شان بدست میآوردند زندگی می کردند. آنها اکثرا از اجاره جهت نگهداری نوکران شان به مثابه کارگران غیرمولد فیودالیزم نیز استفاده می کردند.

اکنون در مورد نکته اصلی مارکس: همان بهره برداری اساسی نظام اقتصادی بردگی و فیودالی را میتوان در سرمایه داری هم مشاهده نمود؛ منتها در سرمایه داری آنرا تحت تشریفات رسمی نظام کارفرما و کارگر پنهان نموده اند. در جلد اول کتاب سرمایه، مارکس این پنهانکاری را شگافته است تا نشان دهد که چطور رابطه بین کارفرما و کارگر شامل بخش ویژه سرمایه داری در تولید و توزیع مازاد است.

تصور نمائید که شما در تجسس یک کار هستید و با یک کارفرما که موسسه زینه سازی دارد در مذاکره می باشید. بعد از مرور بالای جزئیات کار به موضوع دستمزد رسیده موافقه می کنید تا از روز دوشنبه تا جمعه از ساعت 9 الی 5 در بدل دستمزد فی ساعت 20 دالر کار نمائید. کارفرما به این نظر است که با استخدام شما و دیگر کارگران مولد، کیفیت و کمیت تولیدات را در موسسه اش بلند برده فروش و عواید خود را ارتقا دهد.

مارکس توضیح میکند که اکثر کارگران اقلا به شکل غریزی احساس میکنند که کارفرما تنها وقتی 20\$ فی ساعت برای کارگران مولد می پردازد که در آن یک ساعت به ارزش بیشتر از 20\$ عاید بدست آورد. مارکس میگوید که در آن "بیشتر" مازاد به شکل سرمایه داری اش نهفته است.

ارزشی که با هر ساعت کار توسط کارگر به ارزش ابزار، سامان آلات و مواد خام که جهت تولید به کار میرود، اضافه میشود، بیشتر از ارزشی است که به کارگر برای یک ساعت کارش پرداخته میشود. تفاوت بین ارزش اضافه شده و دستمزدی که به کارگر پرداخته میشود مازادی است که توسط کارگر در موسسه سرمایه دار تولید میگردد.

کارفرما مازادی را که به شکل عاید از فروش تولیدات موسسه بدست میآورد به سه بخش تقسیم مینماید. یک بخش جهت احیا و تجدید ابزار، سامان آلات و مواد خام استعمال میگردد. بخش دوم به قسم دستمزد به کارگران تادیه میشود. بخش سوم (ارزش اضافی. مترجم) مازاد است که آنرا سرمایه دار تصرف مینماید. مانند بهره برداری از کار مولد بردگان و رعیت ها (دهقانان. مترجم) از کارگران نیز بهره برداری صورت میگیرد. همه شان برای دیگران مازاد تولید میکنند. تنها اشکال مازاد و مناسبات استثماری سرمایه داری آنها را از همدیفاشان در بردگی و فیودالی متمایز میسازد.

در هسته تولیدی سرمایه داری رابطه بین کارگر و کارفرما طوری است که اولی مازاد را تولید و دومی آنرا تصاحب میدارد. این بهره برداری را؛ مارکس مانع عمده ی دستیابی سرمایه داری به وعده هایش یعنی آزادی، برابری، برادری و دیموکراسی میداند. فقدان عناصر فوق الذکر در بردگی و فیودالی به همین طور ناشی از روابط استثماری در ماهیت اصلی تولیدی ایشان است.

### نتیجه گیری مارکس قرار ذیل است:

برای رسیدن به آزادی، برابری، برادری و دیموکراسی در جامعه مناسبات استثماری تولید را باید طرد نمود. اینکه یک اقلیت، مازاد تولید شده توسط اکثریت را تصاحب و توزیع مینماید، عملی است ناسازگار که به اهداف مترقی اعلام شده ی انقلاب فرانسه و امریکا صدمه زده و از آن وقت تا حال در هرکجا این ناسازگاری، اهداف فوق را به یک قصه مفت تبدیل کرده است.

در نوشته های مارکسیستی اکثرا از "برده های مزد" سخن رفته است که البته یک تبصره تصادفی نبوده، بلکه وضع مزد بگیر را با وضع برده ارتباط میدهد. با نگاه به آزادی مزد بگیران از پشت ذره بین تیوری مازاد مارکس این آزادی تخیلی معلوم میشود. در سرمایه داری اکثر کارگران به دامی می افتند که مزد بگیر باشند و برای کارفرما مازاد تولید کنند و یا در خدمت یک کارفرما مزد بگیرند. یعنی از حساب مازاد یک کارگر مولد دیگر زندگی کنند. آزادی، تغییر نظام را میخواهد؛ در غیر آن تا ابد در تلک خواهید ماند.

مارکس استدلال میکند که جوامع استثمارگر برای حفظ استثمار از مازاد استفاده میکنند. برده داران با مازادی که از برده ها میگیرند برده داری را حفظ میکنند و



زمینداران مازاد دهقانان را در بقای فیودالیزم بکار می برند. همینطور سرمایه داران مازاد کارگران مولد را بکار میبرند تا مناسبات اجتماعی سرمایه داری یعنی جامعه کارفرمایان و کارگران را حفظ بدارند تا سرمایه داران و نماینده های رسمی شان نه تنها در اقتصاد، بلکه در سیاست و فرهنگ موفق قوی داشته باشند.

**در سرمایه داری - صد سال پیش، پنجاه سال پیش، و یا اکنون، این طبقه کارفرماست که از نظر اجتماعی مسلط است. نقش مارکس در بر ملا ساختن آنکه تولید عامل عمده حفظ این تسلط است برجسته می باشد.**

مارکس در بحث هایش راجع به مازاد و استثمار مفهوم منحصر به فرد خود را از طبقه دارد. مفهومی که از مفاهیم عنعنوی قبل از مارکس فرق دارد. قبل از مارکس (درواقع برای هزاران سال)؛ مردم را به اساس آنکه چقدر ثروت دارند و یا چقدر قدرت بالای دیگران اعمال میکنند، به زیرگروه (قشر - مترجم) تقسیم میکردند. آنانیکه توجه به ثروت داشتند مردم را به دارا و نادار، پولدار و فقیر تقسیم نمودند. طبقه متوسط را از بالائی ها و پایانی ها جدا ساختند. آنهایی که قدرت را در نظر داشتند، فرمانروایان و فرمانبرداران، قویان و ضعیفان را متمایز ساختند. برای همه این افراد، کلمه طبقه مقوله ای بود که مردم را در آن مطابق به توزیع ملکیت و یا قدرت در بین شان تقسیم و توضیح می کردند.

مارکس در طرح انتقاد اجتماعی اش از آن مفاهیم کهنه طبقه (مقوله ها و تعریف ها) استفاده نمود. در این کار مارکس پیرو بسیاری از کسانی بود که پیش از او نیز چنین کرده بودند و در کنار موصوف همان کار را میکردند. اما برخلاف دیگران؛ مارکس مفهوم جداگانه و متفاوت طبقه را اختراع و استعمال کرد. یکی از آن مفاهیم مبتنی به تحلیل و تجزیه اش از مازاد میباشد که در آن طبقه تولید کننده ی مازاد، طبقه تصرف کننده ی مازاد و طبقه ی که بخشی از مازاد توسط تصرف کننده برایش توزیع میگردد؛ وجود داشت.

مبارزه بین این طبقات، سرمایه داران را که اکثراً تعهد شان را به آزادی، برابری، برادری و دیموکراسی تکرار می کردند بی اعتبار میساخت. به عبارتی دیگر مارکس با استفاده از مفاهیم طبقه که به اساس مازاد اختراع نموده بود توضیح نمود که چرا در گذشته منتقدین توزیع نابرابر ثروت و قدرت قادر نبودند تا بالای بی عدالتی های اجتماعی غلبه حاصل کنند. آنها نمی دانستند که تغییر ساختار مازاد جزء ضروری و تکمیل کننده برنامه های دیگر برای رفع نابرابری ها در توزیع اجتماعی ثروت و قدرت است.

آنها نمی دانستند که جهت تحقق تعهدات اجتماعی و نیل به آزادی، برابری، برادری و دیموکراسی خاتمه دادن به استثمار خیلی ضروری میباشد.

به ارتباط مبارزات طبقاتی (در سه جلد کتاب سرمایه) آنچه که مارکس بیشتر توجه خود را بدان معطوف ساخته است به درجه اول تولید و توزیع مازاد و به درجه دوم توزیع اجتماعی ملکیت و قدرت میباشد.

"طوری‌که میتوان متمایز ساخت که یک شخص در زندگی  
خصوصی خود در مورد خودش چه فکر میکند و چه میگوید.  
اما در حقیقت او کیست و چه میکند؟  
همینطور در مبارزات تاریخی؛ باید هنوز بیشتر زبان و  
آرمانهای ذهنی جوانب را از ساختار و گرایش‌های واقعی و  
مفهومی که نزد خود از واقعیت خویش دارند، تفکیک کرد"

## بخش چهار

در سرمایه داری امروز، تولیدات موسسات کپیتالیستی شکل کالا را دارد. کالا از تولید کننده به مصرف کننده از طریق یک پروسه وسطی بنام بازار تبادل عبور میکند. موسسات سرمایه داری درون داد (مخارج و مواد اولیه ی تولید کالا. مترجم) کالا را " خرید " میکنند، نیروی کار کارگران شان را استخدام (کلیمه ی دیگر برای خرید) مینمایند و کالایی را که با درآمیختن درون داد و کار کارگرتولید شده است می فروشند.

علامه فارقه سرمایه داری در آنست که در سرمایه داری توان کارکردن - نیروی کار - به کالا مبدل میگردد که باید خرید و فروش گردد. نیروی کار در سیستم اقتصادی بردگی و فیودالیزم کالا شمرده نمیشد. موسسات سرمایه داری در آمد کسب میکنند، از فروش کالا های تولیدی شان پول کمائی مینمایند. در آمد شان بیشتر از مجموع پولی است که جهت خرید درون داد کالا ها (ابزار، سامان الات و مواد خامی که در تولید بکار میرود) و خرید نیروی کار به مصرف میرسانند. مؤجز آنکه در آمد بیشتر از مصارف تولید، مازاد را تشکیل میدهد.

یکی از پیامد های تحلیل مارکس آنست که طبقه کارفرما همیشه میخواهد تا دستمزدی را که به کارگران مؤلد می پردازد تقلیل بخشد. همچنان کارفرمایان همیشه به دنبال آن اند تا زمان کار را طویل و سرعت کار را زیاد نمایند.

علت این نوع فشارها در محاسبه ساده استئمار سرمایه داری نهفته است: به هر اندازه ایکه ارزش افزوده شده توسط کارگر بزرگتر و بخشی که برایش بقسم دستمزد بازگردانیده میشود خوردتر باشد، به همان اندازه مازادیکه به دست سرمایه دار می رسد بیشتر می باشد.



همانطور که در زیر بیشتر بحث خواهیم کرد به هر اندازه ای که سرمایه داران کارگران مؤلف، بیش‌مآزاد بدست آورد، به همان اندازه پول بدست می‌آورد تا مصرف کند، رشد نماید، رقابت کند و نظام را ایمن بدارد تا در راس قرار گیرد. به همین ترتیب کارگران مؤلف نیز همیشه دنبال دستمزد های بلند اند زیرا معیار زندگی آنها و خانواده ی شان وابسته به آن دستمزد ها میباشد.

**مبارزه طبقاتی نتیجه اجتناب ناپذیر سرمایه داری است.**

در جریان سه قرن اخیر، سرمایه داری با موفقیت گسترش یافته و به ساختار مسلط تولید در جهان تبدیل شده است. لیکن طوریکه مارکس اشاره میکند، عملکرد و ترویج سرمایه داری به همان اندازه ای که در تولید ثروت مؤثر بود به همان اندازه در تولید فقر نیز مؤثر می باشد. ثابت شده است که فقر مشکل دوامدار سرمایه داریست که هیچگاه ریشه کن نه شده است.

**به نظر مارکس جهت ریشه کن کردن فقر، نیاز به یک سیستم اقتصادی غیر از سرمایه داری است.**

"منحیث سرمایه دار، او تنها سرمایه است در چهره  
انسان. روح او روح سرمایه است. اما سرمایه یک تکانه  
واحد حیاتی دارد که عبارت است از تمایل به ایجاد ارزش،  
ارزش اضافی و تبدیل آن به یک عامل ثابت تولید و کسب  
بیشترین مقدار ممکن کار اضافی"

## بخش پنجم

و اکنون در مورد توزیع مازاد سرمایه داری: این توزیع نشان میدهد که چطور ساختار مازاد بالای بسیاری از ابعاد جوامع سرمایه داری (به ویژه در آنجا هایی که سرمایه داری کاملاً حاکم است) تاثیر عمیقی به جا میگذارد.

سرمایه داران بخش بیشتر مازادی را که به دست می آرند به مصرف شخصی خود اختصاص میدهند. آنها چنین عمل میکنند تا از یک طرف خواسته های شخص خود را ارضا نمایند و از جانب دیگر تفاوت خود را از درک (خانه، لباس، وسیله نقلیه و غیره) بامقایسه با مزد گیران برجسته سازند. تفاوتها در سطح مصرف باعث ایجاد و ادامه نابرابری هایی میگردد که از نظر روانی می تواند به خصلت ذاتی افراد تبدیل شده یک تعداد را به مؤلدين مازاد و عده ی دیگر را به مصرف کنندگان مازاد تبدیل نماید. همان طوریکه در جوامع قبلی نابرابری های ناشی از برده داری و فئودالیزم را از طرف خداوند و طبیعت می دانستند؛ در سرمایه داری گرایش های روانی و تنوع فطری افراد " طبیعت انسان " را علت نابرابری میدانند که مانند خداوند و طبیعت نمیتواند توسط انسان های فانی تغییر نماید. قرارداد اجتماعی که جامعه میسازد و تصویب میکند ثابت و تغییر ناپذیر می گردد. آنهایی که جوامع را کنترل میکنند بدین باور اند و مذبحخانه میخوانند تا دیگران هم باور کنند که موقف شان دائمی است.

مسئله مهم دیگر آنست که سرمایه داران بخشی از مازادی را که تصاحب کرده اند به منتظمین و ناظران مختلف توزیع می نمایند تا آنها وظایفی را انجام دهند که جهت تولید بیشتر مازاد ضروری می باشد. وظایف مذکور خود مؤلد مازاد نیست،

بلکه در تولید مازاد توسط دیگران خیلی مهم به شمار می رود. قابل یاد آور نیست بدانیم که مدیر پرسونل در یک شرکت عصری سرمایه داری با ماشین سروکار ندارد تا مواد خام را جهت فروش به کالا تبدیل نماید. چنین یک مدیر؛ کارگران مؤلد را کنترل و مراقبت میکند. اما خودش یکی از آنها نمی باشد. معاش و وسایلی را که مدیر استفاده مینماید، مخارجی است که سرمایه دار به شکل توزیع مازاد می پردازد. در سرمایه داری طوریکه مارکس واضح میسازد سرمایه دار به خاطر آنکه به شکل دوامدار مازاد اخذ نماید، باید مقداری از مازاد را به دیگران توزیع نماید. در غیاب مدیران پرسونل؛ کارگران ممکن است کم مازاد تولید کنند و یا هیچ مازاد تولید نکنند.

در این وضعیت؛ مدیر؛ یک کارگر غیر مؤلد است. کار او شرایط لازم را جهت تولید مازاد توسط کارگران مؤلد فراهم میسازد. کارگران مؤلد اجرا کننده ی کار اضافی اند و مدیر آنها را در کار مؤلد شان کمک می نماید. سرمایه داری جهت تولید دوباره به مجریان و کمک کنندگان کارگران مؤلد و غیر مؤلد ضرورت دارد، اما این بدان معنی نیست که تفاوت بین شان چندان مهم نباشد. کاملاً برعکس: در هر نظام اقتصادی استثماری دو گروه مختلف کارگران نقش متفاوتی را در حمایت یا سرنوشتی نظام در اتحاد سیاسی با یک دیگر و یا با تملک کننده های مازاد، بازی کرده اند. در بردگی، بطورمثال - بردگان مزرعه و بردگان خانه روابط متفاوتی از خود نشان دادند. همین ترتیب رعیت های کشاورزی به مقابل رعیت های صنایع دستی مشابه عمل کردند. سرمایه داری هم کارگران یخن آبی و یخن سفید خود را دارد. با تمجید از مارکس که تیوری مازاد او و تحلیل طبقاتی اش که بالای آن تیوری استوار است اهمیت عمیق و ساختاری این اختلافات را قابل درک میسازد.

سرمایه داران جهت مقاصد جداگانه به گیرندگان دیگر نیز به توزیع مازاد می پردازند.

به طور مثال، سرمایه داران مازاد را به مدیرانی که مکلف اند تا ماشینها، افزار و غیره وسایل خوبتر را خریداری و نصب نمایند، به شکل وجه توزیع مینمایند. هدف شان میتواند افزایش تولید و یا تعویض نیروی کار (خودکارسازی) و یا هر دو باشد. انگیزه ی این نوع توزیع مازاد، رقابت بین سرمایه داران به شمار میرود. هرکدام خوف از آن دارند که رقیبان ماشینها و دیگر درون داد هایی را بدست میآورند و به قیمت کمتر، بیشتر تولید میکنند. بنا هرکدام تلاش میکنند تا آن ماشین آلات را بدست آرند. با انگیزه های مشابه سرمایه داران میتوانند توزیع مازاد را جهت تکافوی مصارف تغییر محل تولید به مناطق دستمزد ارزان و یا جهت جذب کارگران از منابع دیگر (یعنی مهاجرین و کارگران خارج از اتحادیه کارگران) که میخوانند با دستمزد پائین تر کار کنند؛ سوق بدهند.



سرمایه داران بخش هایی از مازادی را که بدست می آورند جهت تامین مالی بخش های که فکر می کنند به پول احتیاج دارد توزیع میکنند.

بطور مثال در آن بخش های که تولید تحت تحدید دزدی قرار داشته باشد، معاش پاسداران را از مازاد می پردازند. درجایی که کارگران مؤلد نسبت شرب الکول مشکل ایجاد کنند سرمایه داران نیروی کار غیر مؤلد یعنی مدیران پرسونل یا مربیان را جهت حل مشکل استخدام میکنند. در صورت بروز خطر اقامه دعوا، سرمایه دار جهت استخدام وکیل دعوا از مازاد استفاده مینماید. بخش هایی از مازاد به قسم مالیه به دولت فدرال و حکومت محلی و به شکل مفاد سهم به سهامداران و بهره به وام دهندگان پرداخته میشود.

به عقیده مارکس سرمایه دار در مرکزیک ساختار مغلق عمل مینماید. از یک طرف تلاش میکند تا بزرگترین مازاد ممکن را از کارگران مؤلد که استخدام نموده است، بدست آرد و از جانب دیگر عین سرمایه دار باید بفهمد که مازاد بدست آمده را به بهترین شکل برای آنهمه گیرندگان (حامیان و کارگران غیر مؤلد) کسانی که زمینه دوام حضور موسسه سرمایه دار را فراهم می سازند توزیع نماید.

طوری که مارکس تاکید مینماید - جای تعجب نیست که سرمایه داری به طور ناموزون توسعه می یابد. هر یک از سرمایه داران رقیب در مورد واقعیت های حال و آینده به اساس حدسیات تصمیم میگیرد و عمل میکند. هر سرمایه دار به طور متفاوت حدس میزند. زیرا وضع هر یک و چگونگی ارزیابی و درک شان از شرایط؛ مختلف میباشد. یکی موفق میشود و دیگری ناکام میگردد. بدین ترتیب سرمایه داری راه انکشاف ناموزون خود را می پیماید. سوء ظن های عمیق به یکدیگر و حتی عمیقتر به هماهنگی های دولتی، سرمایه داران را از غلبه به نابسامانی های سیستمی باز میدارد. به همین ترتیب سرمایه داری به دلیل از دیداد مناطق " انکشاف یافته " و انکشاف نیافته و تغییر و تبدیل شان به یکدیگر از نظر جغرافیائی نیز به شکل ناموزون تکامل مینماید.

" هیگل در جایی اظهار داشته بود که وقایع و شخصیت های بزرگ تاریخی جهان به احتمال دو بار ظاهر می شوند. مگر او فراموش کرد اضافه کند که : بار اول به شکل تراژیدی و بار دوم به شکل کمیدی ".

## بخش ششم

یکی دیگر از برانندگی تحلیل های مارکس و دیگر مارکسیست ها در آنست که ایشان در کنار بینش خاصی که از تحلیل مازاد محورشان ارائه نموده اند به تضاد ها نیز توجه کرده اند.

آنها در ورای گرایش های که جوامع را شکل میدهد، در جستجوی شان گرایش های را درمی یابند که بمقابل یکدیگر عمل میکند. همینطور در داخل این گرایش ها عناصری را می یابند که گرایش ها و جامعه را به سمت مختلف و غالباً به سمت تضاد با یکدیگر سوق میدهد. این حساسیت و علاقمندی به تضادها تا حدی از استاد مارکس یعنی فیلسوف المانی "هیگل" بروز نموده است. به نظر هیگل همه چیز متناقض است. هر چیز در زندگی (طبیعت، جامعه و غیره) دسته ای از نیازها، نیروها و فشارهای مخالف هم اند. در واقع افکار و دانش ما در مورد زندگی به طور گریز ناپذیر نیز متناقض است.

از نظر مارکس سرمایه داری نیز نمونه ای از تضاد هاست. مارکس برای ما توضیح میدهد که هر سرمایه دار کوشش میکند تا هر قدر که ممکن باشد از کارگران مولد، مازاد به دست آرد. هر قدر که مازاد بیشتر بدست آید، به همان اندازه مفاد بیشتر به سهم داران پرداخته میشود، تا آنها خوش باشند و به همان اندازه معاش بلندتر به مدیران داده میشود تا بیشتر تشویق شوند. توزیع مازاد باعث ادامه نظام سرمایه داری و تقویه تسلط سرمایه داران میگردد. سرمایه داران همیشه در تلاش زیاد اند تا مازاد بیشتر در اختیار شان باشد.

**علت عملکرد سرمایه داران حرص نه، بلکه خصلت ایست که آنرا در جریان توافق و توجه به مقتضیات رقابت جهت بقا در نظام سرمایه داری کسب میکنند.**  
اگر سرمایه داران دستمزد کارگران را تقلیل داده و تولید را تغییر ندهند، میتوانند مازاد بیشتر بدست آرند. دستمزد را از راه های مختلف کم میکنند. مهاجرت کارگران کم مزد در گذشته و حال پدیده مشهور جوامع سرمایه داریست. همچنان گذراز



یک گروه مردم به گروه دیگر (بطور مثال از مردان به زنان، از کاهلان به خورد سالان، از یک تبار به تبار دیگر و غیره). البته هر دو طبقه تقییل مزد تناقضاتی را به دنبال دارد؛ زیرا مزد گیران بی جای شده، مخالفت و مقاومت میکنند. این وضع ممکن مصارف جدید مازاد را به سرمایه دار تحمیل نماید. مثلا جبران خساره ایکه توسط کارگران بیجا شده و خشمگین به شرکت وارد میگردد، میتواند مفادی را که از تقییل دستمزد ها حاصل می شود، از بین ببرد. از جانب دیگر کارگران کم مزد میتوانند زیاد به شرکت وفادار نباشند. این تضاد ها زیاد اند و میتوانند وابسته به زمینه بزرگ اجتماعی باشند که انگیزه اولیه گرایش سرمایه دار یعنی تقییل دستمزد ها را تحت تاثیر قرار دهند.

علاوه بر کاستن دستمزدها، سرمایه داران می توانند کارگران مؤلد را با ماشین تعویض نموده مخارج تولید را کاهش دهند. خودکارسازی، استفاده از کمپیوترها و روبات ها ممکن ارزانتر باشد؛ از این رو میتواند جایگزین کارگران مؤلد گردد. لیکن، قبل از آنکه سرمایه داران به پرداخت دستمزد کم و استخدام تعداد کم کارگران موفق شوند، ممکن است با تناقض دیگری روبرو گردند یعنی عاید کارگران بخاطر کاهش دستمزد و خودکارسازی نظر به سابق تقییل می یابد بنا کارگران کمتر میتوانند آنچه را که سرمایه دار میفروشد خریداری کنند. بدین ترتیب سرمایه داران بخاطر سودجویی از طریق کاهش مصرف، خلاف خواسته شان تقاضا برای محصولات شانرا تضعیف مینمایند. روند عمومی صرفه جوئی در مخارج کار با انگیزه موازی آن، یعنی فروش همه آنچه تولید شده است در تضاد میباشد؛ بر همین مبنا سیستم متناقض است. منطق تحمیل شده بالای سرمایه دار به موفقیت او صدمه میزند. از نظر مارکسیست ها هیچ قانون، قاعده، نظم و الگوی رفتاری؛ فرار از این تضاد را فراهم نمیکند و نکرده است.

سرمایه داری تناقض اش را به شکل نوسان های مکرر بین دوره ی افزایش سود (بوم: رونق اقتصادی. مترجم) در نتیجه صرفه جوئی در مخارج نیروی کار و دوره کاهش سود (بست: کساد اقتصادی. مترجم) بنابر عدم کفایه تقاضای مؤثر برای محصولات تولیدی اش تجربه مینماید. این است شیوه کارکرد نظام. البته اخراج کارگران نسبت خودکارسازی و کاهش تقاضا برای شان این نقیصه را بدتر ساخته با یک حرکت حلزونی بطرف پائین باعث رکود و افسردگی بزرگ اقتصادی میگردد. سرانجام رکود اقتصادی باعث ارزانی نیروی کار و تولید درون داد (ان پوت: مواد خام و همه آنچه در تولید به کار میرود. مترجم) گردیده سرمایه دار را قادر میسازد تا دوباره به تولید شروع کرده کسب منفعت نماید. سپس بعد از یک حرکت بسوی بالا، عین نمونه بی ثباتی دوره یی دنبال و تکرار میگردد، به همین دلیل وهمچنان بنابر تضاد های دیگری که در سه جلد کتاب سرمایه (کاپیتال) به آن اشاره شده است، سرمایه داری یک نظام عمیقا بی ثبات است. سرمایه داری بطور متوسط هر 4-7



سال در هر جایی که وجود داشته به رکود اقتصادی مواجه شده، کارگران کارشان را از دست داده، مشاغل فرو پاشیده و رنج همه گانی ماه ها و سالها دوام کرده است. در بعضی از موارد این بی ثباتی توأم با عوامل بی ثبات کننده ی دیگر از قبیل حوادث طبیعی (سیلاب، خشکسالی و غیره) و فاجعه اجتماعی (جنگ) رخ داده است. هر فردی اگر مانند نظام سرمایه داری، که نا پایه داری اقتصادی و اجتماعی را به بار می آورد، مواجه به بی ثباتی شخصی می شد، مدت ها قبل جهت تغییر اساسی در بهبود وضعیت جویای کمک حرفه ای میگردید، اما سرمایه داری در مورد؛ کدام اقدامی نمی کند.

نکته اساسی مارکس اینست که سرمایه داری بصورت مکرر نابرابری و بی ثباتی تولید میکند. تنها همین نکته ما را تلقین میکند که با احساس مسئولیت هرکسی را که چنین نظامی را با این نحوه کارش می پذیرد به چالش بکشیم. اکنون میتوانیم به رویت آثار مارکس و دیگران، تضادها، نارسائی ها و بی عدالتی های سرمایه داری را که بالای ما تحمیل میکنند، تشخیص دهیم. دقیقا اینکه، چطور نظام کار میکند - به ویژه که چطور مازادش را تولید، تصاحب و توزیع مینماید. ثابت است که اینها همه عواملی اند که مانع تحقق آزادی، برابری، برادری و دیموکراسی میگردند. با تمرکز توجه ما به ساختار مازاد، مارکس دانشی را در اختیار ما قرار میدهد تا بدانیم که نظام آینده باید نظامی باشد که در آن مازاد ساختار دیموکراتیک داشته باشد. یعنی در آن نظام کسانی که مازاد تولید میکنند با کسانی که مازاد را بدست میآورند همه یکسان باشند؛ جایی که کارگران مؤلد و غیر مؤلد یکجا و به طور دیموکراتیک تصمیم می گیرند که کی کدام بخش مازاد را اخذ کند و چه نوع خدمات اجتماعی را اجرا نماید.

" فلاسفه، جهان را فقط به شیوه های مختلف تفسیر کرده اند، اما هدف آنست که آنرا تغییر دهیم "

## بخش هفتم

در بخش نهائی این رساله، ما به پیشنهاد های مارکس و مارکسیست ها در مورد حل مسایل نارسائی های سرمایه داری نظری می اندازیم.

مارکس درباره آینده ی فراتر از سرمایه داری کمتر چیزی گفته و یا نوشته است. او به آینده نگری اعتقاد نداشت. هیچکس نمی تواند بداند که جهان چطور تکامل میکند. مارکس ایده های را به ما داد که اگر ما از سرمایه داری فراتر میرویم چه اتفاق خواهد افتاد؛ ولی هیچ طرح و نقشه ی راه در زمینه ارائه نکرد. اما مارکسیست های بعدی مخصوصاً آنائیکه نقش رهبری را در جوامع که "سوسیالیستی" میخواندند، بازی میکردند، همیشه در این تردد سهیم نبوده اند. مارکس بر عکس بسیاری ها که گفته اند دولت و حکومت باید بصورت مداوم نقش مرکزی را در شکل گیری جهان آینده پسا سرمایه داری بازی نماید، هرگز توصیه ای نکرده است. بعضی از مارکسیست های بعدی، تفسیری از مارکس کرده اند که او چنین توصیه ای نموده است. اما یافتن چنین ایده ای در آثار مارکس دشوار است. او کتابی در مورد دولت نه نوشته است، زیرا دولت در محراق تحلیل هایش قرار نداشت. ترجیحاً مرکز توجه او را روابط بین مردم تشکیل میداد، مانند رابطه برده دار - برده، فیودال - دهقان و کارفرما - کارگر. در هر یکی از این روابط، اقلیتی از اشخاص: برده دار، فیودال و کارفرما تمام تصامیم کلیدی تولید را بدست دارند. آنها تصمیم می گیرند که چه، چطور و در کجا تولید گردد و با مازادی که از کارگران مؤلد بدست میآید چه کنند.

**جهت رسیدن به جامعه ایکه نمایانگر آزادی، برابری، برادری و دیموکراسی باشد، اولین و مهمترین چیزی که باید تغییر داده شود شیوه تولید است.**  
در دفتر، فابریکه، مغازه، خانه و هر جای ایکه کار صورت می گیرد، باید تغییر بنیادی در شیوه تولید رونما گردد. هدف مارکس از تغییر در نحوه تولید؛ خاتمه

دادن به دوگانگی بین چند نفر مازاد گیرنده، کسانی که در رأس محل کار قرار دارند و در مورد مسایل مربوط به تولید تصمیم می گیرند و همه آنانی است که در آن محل مصروف کار اند. بنا نباید که مازاد تولیدی کتله های وسیع از مردم به جیب اقلیت مازاد گیرنده واریز شود. هدف از ایجاد ساختار متفاوت اقتصادی آن است که در آن محل کار به صورت اساسی مساوات گرا و دیموکراتیک بوده و تولید کنندگان مازاد همه یکسان به صاحبان و توزیع کنندگان مازاد تبدیل میگردند و استثمار خاتمه می یابد. تصمیم در محل کار که چه، چطور و در کجا تولید و مازاد چطور توزیع گردد، به شکل دیموکراتیک توسط کارگران مؤلد و غیر مؤلد یکجا به اساس یک فرد یک رأی اتخاذ می گردد.

در این بررسی، دیموکراتیزه کردن محل کار به مفهوم آنست که چطور نسبت به سرمایه داری بهتر عمل می کنیم.

اگر به دیموکراسی باور دارید، اگر باور دارید که آزادی نیازمند محیط اجتماعی دیموکراتیک است، پس آن دیموکراسی باید شامل محل کار باشد؛ جای ای که مردم اکثر وقت شانرا در آن می گذرانند. بدین ترتیب حل مسایل سرمایه داری نیاز به تغییر در محل کار دارد. چیزی که باید تغییر نماید سلسله مراتب دوگانه کارفرما در بالا و کتله های عظیم کارگران در پایین است. با این تغییرات محل کار دیموکراتیک گردیده، هر شخص حق میداشته باشد تا در مورد مسایل مربوط اظهار نظر نماید. آنچه که باید برای اقتصاد اتفاق بیفتد مشابه چیزی است که مدت ها قبل بسیاری از دیموکراتها در مورد سیاست میخواستند. از این گذشته رهایی از شر شاهان، سزارها و امپراتوران به دلیل آن صورت گرفت که اطاعت از یک گروه کوچک که تصمیم مهم سیاسی را برای ما اتخاذ میکردند قابل قبول نبود. عین منطق میتواند در مورد اقتصاد نیز اعمال گردد. دقیقاً این راهی است که می توان استدلال مارکس را درک نمود.

دیموکراتیزه کردن سیاست مدت مدیدی یک منتره، یک شعار و یک هدف بود. مارکس میپرسد: چرا تنها دیموکراتیزه سازی سیاست؟ چرا اقتصاد را دیموکراتیزه نسازیم؟

اگر یک گام پیشتر برویم، مارکس بطور مؤثر استدلال میکند که یک دیموکراسی واقعی سیاسی به دیموکراسی اقتصادی به مثابه زمینه و شریکش نیاز دارد. اگر ما به کدام نظام اقتصادی اجازه بدهیم که تنها چند نفر را ثروتمند سازد، آن پولداران با استفاده از ثروت شان نظام سیاسی را فاسد میسازند تا دارائی های شان حفظ گردد. تاریخ برده داری، فیودالیزم و سرمایه داری بصورت مکرر شاهد این حقیقت است. نمایشنامه مضحک امروزی بلیونرها در رقابت برای خرید رأی در خاطر هریک از خوانندگان این سطور وجود دارد.



مقصد مارکس از ایجاد محل متفاوت و دیموکراتیک کار در نظام فراتر از سرمایه داری آنست که هیچگاه بسنده نخواهد بود. اگر ما تنها سرمایه داران و کارفرمایان خصوصی را با کارمندان دولتی تعویض نمائیم، ملی سازی یا اجتماعی سازی شیوه تولید ما را فراتر از سرمایه داری نخواهد برد؛ زیرا باز هم رابطه دوگانه کارفرما و کارگر باقی میماند

در صد سال اخیر، زمانی که سرمایه داری دولتی جای سرمایه داری خصوصی را گرفت، بعضی ها چنین سرمایه داری دولتی را سوسیالیزم و حتی کمونیزم نامیدند. از اینرو بعضی ها پوسته خانه ها، شبکه های راه آهن و بانک هایی را که توسط دولت فعالیت میکنند نشانه سوسیالیزم میدانند. مردمان دیگر کلمه سوسیالیزم را به جوامع اطلاق میکنند که سرمایه داری دولتی را به مثابه نظام اقتصادی رایج شان ایجاد نمودند. مانند اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی، جمهوری مردم چین و دیگران.

البته تعریف ها میتواند متنوع باشند؛ اما هدف از مطالعه مارکس این است تا روشن گردد که در تحلیل او تعویض استثمارگران سرمایه داری خصوصی با کارمندان دولتی در ارتباط موازی با کارگران مؤلد و غیرمؤلد به معنی فراتر رفتن از سرمایه داری، چیزیکه مارکس در انتقادش از سرمایه داری در ذهن داشت نمی باشد. زمانیکه وابستگی محل کار مطابق به فسخ استثمار تعیین میگردد، سرمایه داری کنار گذاشته میشود. این وضع وقتی اتفاق می افتد که کارگران مؤلد مازادی را که تولید میکنند؛ به مازاد گیرنده ها یعنی آنهایی که در مورد توزیع مازاد تصامیم اساسی را اتخاذ می کردند نمیدهند.

آیا راه حل را که مارکس پیشنهاد میکند فقط یک آرمان و تخیل است؟ فکر نمیکنم. به نظرم تعداد کثیری طرز تفکر مارکس را می دانند و پشتیبانی میکنند. به همین دلیل است که ایده های همکاری گروهی و انواع دیگر ساختار های دیموکراتیک محل کار در طول تاریخ بشری در همه جا مورد بحث و آزمایش قرار گرفته است. تاریخ سابقه امریکا کوپراتیف های کارگری را به خاطر دارد:

کارگران در فارمها، مغازه ها و موسسات کوچک صنایع دستی به شیوه های دیموکراتیک و مساوات گرائی باهم یکجا می شدند. امروز شرکت کوپراتیفی "موندراگان" در اسپانیا مثال برجسته کوپراتیف های کارگری میباشد. در ایتالیا شرکت "ایملیا رومگنا" جایی است که 40% از مشاغل توسط کوپراتیف های کارگری پیش برده میشود. بیان مارکس نسخه رسمی و مکمل تر این ایده هاست که او آنرا بشکل مدرن فارمولبندی نموده و به شیوه منظم و عالمانه تدریس میکند. مارکس با این کارش تاریخ تلاش هایی را که در طول سال های متمادی تقریباً در همه فرهنگ ها جهت رسیدن به جامعه عادلانه صورت گرفته است، برای ما بازیابی میکند.

مارکس منتقد اجتماعی ای بود که سرمایه داری را ختم تاریخ بشر نمی دانست. سرمایه داری برای او فقط مرحله ی نهائی است که سخت احتیاج گذار به چیز بهتر دارد. ( رجوع شود به اثر لینن " امپریالیزم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه داری. مترجم).

مارکس در آثارش به ما تذکر میدهد که هواداران و تجلیل کنندگان سرمایه داری اکثراً اشتباه های را انجام میدهند که قبل از ایشان طرفداران و مبلغین برده داری و فیودالی مرتکب میشدند.

آنها با این امیدواری تخیل میکنند که نظام شان ختم تاریخ و آنقدر خوب است که بشریت نمی تواند بهتر از آن داشته باشد. همه شان غلط ثابت شدند. پس چرا ما به اشخاصی باور نمائیم که امروز به ما میگویند که نمی توانیم نظامی بهتر از سرمایه داری داشته باشیم. مارکس مانند تعداد زیادی از مورخین دیگر متوجه گردیده است که نظامهای اقتصادی مانند بردگی، فیودالیزم و دیگران همه تاریخی داشته اند، آنها تولد شدند، به مرور زمان تکامل نمودند، مُردند و راه را برای نظامهای دیگر هموار ساختند. تا سالهای 1850 م به اندازه کافی برای مارکس بر ملا شده بود که جایانشین سرمایه داری را جستجو کند تا سرمایه داری به چیز بهتری تعویض گردد. تحلیل هایش ثمره آنهمه کاوش ها میباشد.

امریکائیان مخصوصاً امروز با پرسش های جدی و شواهد آنکه نظام سرمایه داری ما دچار مخمصه شده است مقابل اند. سرمایه داری ما به جای آنکه در خدمت توده های وسیع مردم باشد، بیشتر و زیاد تر در خدمت گروه 1% (طبقه ممتاز) است. تلخ کامی عمومی، خشم و انتقاد از یک نظام اقتصادی ناکار را شاید برای مدتی به سمتی منحرف سازند و تقصیر را متوجه مهاجرین، شرکای تجارتي، اقلیتها و سایر افراد سازند. اما ملامتی را به دوش دیگران انداختن مشکل را حل نکرده و امروز نیز حل نخواهد کرد. دیر یا زود آنانی که به طور جدی در جستجوی راه حل این مسایل اند، مانند همیشه راه خود را بطرف مارکس و سنت مارکسیستی به مثابه یک منبع معتبر درمی یابند.

کمک به این پروسه مقصد این رساله است.

" کارگران بجز از زنجیر های شان چیزی ندارند که از دست بدهند. آنها جهانی را برای بُردن دارند.  
**کارگران جهان متحد شوید! "**

## نقل قول های از کارل مارکس

صفحه 3

"تاریخ همه جوامع وجود داشته تا حال، تاریخ مبارزات طبقاتی میباشد"  
مارکس. ک. ، انگلس. ف. مانفیست حزب کمونست. مسکو: دستگاه نشراتی  
پروگرس 1966.

Engels, F (1966) Manifesto of Communist Party. Marx, K., &  
Moscow: Progress Publishers.

صفحه 6

" شیوه تولید زندگی مادی، روند عمومی زندگی اجتماعی، سیاسی و فکری را تعیین  
میکند."  
مارکس، ک. سهمی در نقد اقتصاد سیاسی. مسکو: دستگاه نشراتی پروگرس  
1970.

Marx, K (1970). A contribution to the critique of political  
economy. Moscow: Progress Publishers

صفحه 12

" انسان به معنی واقعی کلمه یک حیوان سیاسی است، نه فقط یک حیوان گروهی بلکه  
حیوانیکه که میتواند خود را در جامعه برجسته سازد."  
مارکس ک.، نیکولایوس م. گروندرایس : مبانی نقد اقتصاد سیاسی.  
نیویارک: وانتج بوکس 1973.

Marx, K., & Nicolaus, M (1973). Grundrisse: Foundations of the  
critique of political economy. New York: Vantage Books.



صفحه 19

"طوری که میتوان متمایز ساخت که یک شخص در زندگی خصوصی خود در مورد خودش چه فکر میکند و چه میگوید. اما در حقیقت او کیست و چه میکند؟ همینطور در مبارزات تاریخی؛ باید هنوز بیشتر زبان و آرمانهای ذهنی جوانب را از ساختار و گرایش های واقعی و مفهومی که نزد خود از واقعیت خویش دارند، تفکیک کرد"

مارکس ک.، دی. ل. د. هجدهم برومئر (ماه دوم تقویم جمهوری سابق فرانسه. مترجم). لوئیس بناپارت. نیویارک. چاپخانه بین المللی 1898.

Marx K. & De L. D. (1898). The eighteenth Brumaire of Louis Bonaparte. New York: International Pub. Co

صفحه 22

"منحیث سرمایه دار، او تنها سرمایه است در چهره انسان. روح او روح سرمایه است. اما سرمایه یک تکانه واحد حیاتی دارد که آن تمایل به ایجاد ارزش، ارزش اضافی و تبدیل آن به یک عامل ثابت وسایل تولید و کسب بیشترین مقدار ممکن کار اضافی میباشد"

مارکس، ک. کپیتال، نقدی از اقتصاد سیاسی. شیکاگو: اچ. ریگنری 1959.

Marx K. (1959). Das Kapital, A critique of political economy. Chicago: H. Regnery.

صفحه 26

"هیگل در جایی اظهار داشته است که وقایع و شخصیت های بزرگ تاریخی جهان به اصطلاح دو بار ظاهر میشوند. مگر او فراموش کرد اضافه کند: بار اول بشکل تراژیدی و بار دوم بشکل کمیدی"

مارکس ک.، دی. ل. د. هجدهم برومئر لوئیس بناپارت. نیویارک: چاپخانه بین المللی 1898.

Marx K., & De. L. D. (1898) The eighteenth Brumaire of Louis Bonaparte. New York: International Pub. Co.

صفحه 30

" فلاسفه جهان را فقط به شیوه های مختلف تفسیر کرده اند، لیکن هدف آنست که آنرا تغییر دهیم "

مارکس ک. تزس های مارکس به ارتباط فوئرباخ. منتخبات کارل مارکس و فردریک انگلس. مسکو. دستگاه نشراتی پروگرس 1975.

Marx K. "Theses on Feuerbach". (1975) Marx K. & Engels F. Selected Works. Moscow: Progress Publishers.

صفحه 35

" کارگران به جزاز زنجیر های شان چیزی ندارند که از دست دهند؛ مگر آنها جهانی برای بردن دارند. کارگران جهان متحد شوید. "

مارکس، ک. انگلس، ف. مانیفست حزب کمونست. مسکو: دستگاه نشراتی پروگرس 1966.

Marx K., & Engels. F. (1966) Manifesto of the Communist Party. Moscow: Progress Publishers.

## جهت مطالعه بیشتر

David M. Brennan, David Kristjanson-Gural, Catherine P. Mulder  
.London and New York: Routledge, 2017. and Eruk

Theodore Burczak, Robert Garnett, and Richard McIntyre, Editors.  
Knowledge, Class and Economics: Marxism Without Guarantees.  
London and New York: Routledge, 2018.

Stephen Resnick and Richard Wolff. Knowledge and Class: A  
Marxian Critique of Political Economy. Chicago and London:  
University of Chicago Press, 1987.

Stephen Resnick and Richard Wolff, Class Theory and History  
Capitalism and Communism in the USSR, New York and London:  
Routledge Publishers, 2002.

Stephen Resnick and Richard Wolff, Editors. New Departures in  
Marxian Theory. London and New York: Routledge, 2006.

Richard D. Wolff and Stephen A. Resnick. Contending Economic  
Theories: Neoclassical, Keynesian and Marxian. Cambridge and  
London: MIT Press, 2012.

Richard D. Wolff, Democracy at Work: A Cure for Capitalism.  
Chicago: Haymarket, 2016.

## درباره ریچارد دیوید ولف

ریچارد دیوید ولف پروفیسور برجسته و بازنشسته اقتصاد در دانشگاه مساجوستس است او از 1973 – 2008 م در آن یونیورسیتی به تدریس اقتصاد پرداخته است. قبل از آن او در دانشگاه ییل و ستی کالج دانشگاه نیویارک به تدریس اقتصاد می پرداخت. علاوه بر این ولف سخنران دائمی بریچت فورم\* در شهر نیویارک بود. پروفیسور ولف از سال 1988 بدین طرف از جمله بنیانگذاران انجمن اکادمیک نوین، انجمن تحلیل اقتصادی و اجتماعی (ای ای اس ای) و مجله سه ماهه آن بنام بازاندیشی مارکسیزم\*\* به شمار می رود.

اکنون او منحیث پروفیسور مهمان در برنامه فوق لیسانس نیوسکول یونیورسیتی شهر نیویارک به تدریس روابط بین المللی می پردازد .  
پروفیسور ولف گرداننده برنامه " تحلیل وضع جاری اقتصادی با ریچارد دی. ولف " و متصدی نهاد دیموکراسی در عمل است که خودش آنرا تاسیس نموده است.

\* Brecht Forum

\*\* The new academic association, Association of Economic and social Analysis (AESAs). Rethinking Marxism

برای معلومات بیشتر [www.rdwolff.com](http://www.rdwolff.com)



## About Democracy at Work در باره دیموکراسی در عمل

دیموکراسی در عمل یک نهاد غیرانتفاعی 501(c)3 است که از ایجاد کوپراتیف های کارگری و محل کار دیموکراتیک به مثابه یک مسیر کلیدی بطرف یک نظام اقتصادی قوی و دیموکراتیک طرفداری مینماید.

به اساس کتاب دیموکراسی در عمل: "یک علاج برای سرمایه داری" تالیف ریچارد. دی. ولف\*. ما آینده ی را در نظر داریم که در آن کارگران رده های مختلف در دفاتر، در مغازه ها و فابریکه ها بتوانند در مورد مسایل مربوط به موسسه شان و تاثیر آن بالای اجتماع آنها و تمام جامعه در مجموع رای مساوی داشته باشند.

برنامه های مانند "تحلیل وضع جاری اقتصادی با ریچارد. دی. ولف". رویداد نامه ضد سرمایه داری توسط دیوید. حاروی و برنامه پورتوریکو به پیش با اندریو مرکادو- وازکوئیز و برنامه "سرمایه داری به خانه زد" \*\* با داکتر حاریت فراد توسط دیموکراسی در عمل تهیه میگردد.

\*Democracy at Work: A Cure for Capitalism

\*\*David Harvey's Anti-Capitalist Chronicles, Puerto Rico

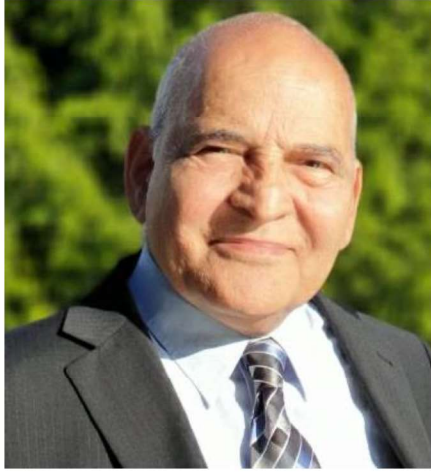
Forward with Andrew Mercado- Vazquez, and Capitalism Hits

Home with Dr. Harriet Fraad.

[www.democracyatwork.info](http://www.democracyatwork.info)

برای معلومات بیشتر:

## درمورد مترجم کتاب



دوکتور میرسیداحمد جهش دارای دیپلوم ماستری، تخصص و دکتورا در جراحی عمومی از اتحاد شوروی و رتبه علمی پوهندوی از انستیتوت طب کابل زمان حاکمیت حزب دیموکراتیک خلق افغانستان میباشد. دوکتور جهش از سال 1345 خورشیدی باشمول به حربی پوهنتون منسوب ارتش افغانستان گردیده در قطعات و شفاخانه های ارتش ایفای وظیفه نموده است.

جهش بعد از اخذ رتبه علمی دوکتورا در سال 1980 میلادی در شفاخانه مرکزی اردو یعنی شفاخانه " چهار صد بستر " ابتدا منحیث متخصص جراحی و پس از آن به حیث شف سرویس جراحی صدی- و عائی ایفای وظیفه نموده است.

دوکتور جهش علاوه بر مصروفیت های عدیده در امور معالجوی و تداوی هزاران نفر مجروح و مصدوم به پژوهش و تدریس جراحی در انستیتوت طب کابل و فاکولته طب نظامی پرداخته است. موصوف نویسنده ده ها مقاله علمی است که طی سالهای 1970 در مجلات معتبر اتحاد شوروی و در کابل در مجموعه ی مقالات کنفرانس های علمی اکادمی علوم طبی قوای مسلح زمان ح. د. خ. ا. به نشر رسیده است. یکی از ثمرات تلاش دوران کاری ایشان در چهار صد بستر تألیف کتاب درسی " جراحی حرب " است که در تاریخ طب نظامی افغانستان اثریست بی سابقه و یکتا. جهش کتاب مذکور را در سال 2001 میلادی به طبع رسانده و بقسم تحفه به خدمات صحی اردوی افغانستان اهدا نموده است.

دوکتور جهش بنابر آشنائی که از تاریخ، فلسفه، اقتصاد و سیاست دارد دوره باز نشستگی اش را در ولایت برتنش کولمبیای کانادا مخصوصا بعد از اشغال افغانستان توسط قوای امریکائی و ناتو به مسئله افغانستان و به ویژه مبارزه بی امان بر ضد اشغال افغانستان وقف نموده به روشنگری و نوشتن مقالات در این موارد پرداخته است. علاوه او بدین باور است که تنها یک نظام اقتصادی سوسیالیستی میتواند تامین کننده مساوات، عدالت و برابری اجتماعی باشد. بر مبنای همین باور است که ایشان کتاب " شناختی از مارکسیسم " را از انگلیسی به فارسی برگردان و به دسترس خوانندگان قرار داده است.

## چرا ما باید به منتقد بزرگ اجتماعی مانند مارکس توجه نمائیم؟

امریکائیان مخصوصاً امروز با پرسش‌های جدی و شواهد آنکه نظام سرمایه داری ما دچار مخمصه شده است مقابل‌اند. سرمایه داری ما بجای آنکه در خدمت توده‌های وسیع مردم باشد، بیشتر و زیادتر در خدمت گروه 1% (طبقه ممتاز) است.

مارکس منتقد اجتماعی‌ای بود که سرمایه داری را ختم تاریخ بشر نمی‌دانست، سرمایه داری برای او فقط مرحله‌ی نهائی است که سخت احتیاج گذار به چیز بهتر دارد.

قدرت و موثریت امروز انتقاد مارکس از نظام اقتصادی سرمایه داری ما را وا داشت تا این رساله را اکنون پیشکش نمائیم.



" جهت رسیدن به جامعه  
ایکه نمایانگر آزادی،  
برابری، برادری و  
دیموکراسی باشد، اولین و  
مهمترین چیزی که باید تغییر  
داده شود شیوه تولید است."  
ریچارد دی. ولف



DEMOCRACY AT WORK  
FOR ECONOMIC JUSTICE